

پناهندگی همایون ، پادشاه هند به دربار صفوی و فرمان بسیار جالب از شاه طهماسب

چندی پیش کتابچه‌ای جنگ مانند ، باخط بسیار خوش به دستم افتاد ، که آن را ظاهراً شخص فاضل و دانشمندی که از سلیقه وافق نیز بهره‌مند بوده ، جمع‌آوری و تنظیم کرده است . محتوی یادداشت‌های متنوع و مجموعه‌ای است از شعر و غزل و مطالب مربوط به علوم و مخصوصاً هیئت و نجوم و ریاضیات که ضمناً چند نامه و فرمان از سلاطین صفوی و گزارش‌هایی از امرا و سرداران اوایل سلسله قاجار نیز در آن مندرج است .

از ترکیب و مفاد مطالب این مجموعه چنین مستفاد می‌شود که در اواسط سلطنت ناصرالدین شاه فراهم شده است و نویسنده صاحب آن متذکر شده که این فرمان‌ها در حال تحریر در خزانه پادشاهی مضبوط است و مانیز امیدواریم که هنوز هم در کتابخانه یا خزانه سلطنتی انشاءالله موجود باشد .

یکی از آن فرامین که در ضمن این مقاله از لحاظ خوانندگان گرامی می‌گذرد مربوط است به « شاه طهماسب صفوی » که خطاب به « محمد خان شرف‌الدین اوغلی تکلو » حاکم دارالسلطنه هرات صادر شده و مشتمل است

از شیرخان افغان ، شکست خورده و به دولت صفوی پناهنده شده بود . (سال ۹۴۹ هـ ، ق) . این فرمان از نظر جامع بودن احکام و دستورات و دقت در جزئیات نظیر ندارد و از ذکر کوچکترین دقایق امر فروگذار نشده و برای اجرای اوامر دربار صفوی دربرگزاری و انجام تشریفات پذیرائی ، اوامر و احکام بسیار صریح و روشن صادر شده است .
قبل از درج فرمان ، برای استفاده بیشتر از متن آن ادای توضیح مختصر را لازم میدانند :

شاه طهماسب

شاه طهماسب ، فرزند ارشد « شاه اسمعیل صفوی » در سن ده سالگی در (۹۳۰ هـ ، ق) بر تخت سلطنت نشست . زندگانی وی سراسر در جنگ با عثمانی و ازبکها گذشت و دوران پادشاهی او مانند سایر سلاطین صفوی توأم با مبارزه گردنکشان داخلی و تفتین و تحریسکات سرداران و طغیان فرزندان و نزدیکان حتی توسل آنان به دربار عثمانی برای حمله و هجوم به ایران بود .

از وقایع مهم سلطنت او پناه آوردن بایزید پسر سلطان سلیمان پادشاه عثمانی به دربار ایران بود که از پدر گریخته و به وی پناه برد . در ابتدای امر « شاه طهماسب » با او در غایت مروت سلوک کرد ، لکن آخر حرکات نامناسب او و ملازمانش ، پادشاه ایران را مجبور ساخته به حبس او فرمان داد و پس از انجام یک معاهده با سلطان سلیمان او را به پدرش تسلیم نمود . ایام سلطنت طهماسب زیاده بر پنجاه و سه سال بود و شصت و چهار سال عمر کرد .

بیست سال آخر سلطنت طهماسب با تاخت و تاز ازبکها به خراسان و دفع آنها گذشت ، و از وقایع ناگوار دوران پادشاهی او بلای قحط و غلاست که در تمام ایران روی داد ، بطوری که نوشته اند ، کار بجائی رسید که مردم یکدیگر را می خوردند (۱) و نیز طاعونی در برخی از صفحات ایران بروز

کرد که کشتار زیادی داشت از آن جمله در شهر اردبیل سی هزار کس با این بلیه مردند. درباره شاه طهماسب، «سرجان ملکم» می نویسد:

«... او پادشاهی بود به مروت و سخاوت موصوف و به حزم و عزم معروف و اگر در او ایل عمر گاهی به ارتکاب ملامی و مناهمی اقدام می نمود، ولی در بیست و نه سالگی از سوابق اعمال نادم شده، لوٹ دامن عفت را به آب تو به شست و شداد...»

پناهندگی همایون، پادشاه هند

همایون شاه، پادشاه هند در عهد سلطنت وی از هندوستان گریخته پناه به پادشاه ایران برد. سرجان ملکم در کتاب تاریخ ایران می نویسد:

«... اهالی ایران در هر عهد و اوان، دعوی نان و سفره، رعایت غربا و مروت با مهمان کرده اند و ورود همایون اسباب خوبی به جهت اظهار این صفت بود. شنیده نشده است که پادشاهی را به غیر از وی، در حال مسکنت به این احترام باوی حرکت کرده و به آن مروت با او سلوک نموده و با آن عزم و همت در استخلاص وی کوشیده باشند. جمع خزاین ملک در اعزاز و توقیر و رسانیدن او، کثرت دیگر به تاج و تخت خود مصروف شد، الحق هر قدر مدح این مروت از ملت خارج و داخل بشود، سزاست...»

در این باره سرپرسی سایکس در دوره تاریخ خود شرح زیر را می نویسد:

«... در سال ۱۵۳۰ میلادی «بابر» مؤسس امپراطوری مغول در هند از این جهان در گذشت و جانشین او «همایون» ده سال بعد بر اثر آشوب و طغیانی از هند رانده شد و به ایران پناهنده گردید. طهماسب سوابق مودت و اتحاد این دو خاندان سلطنتی (۱) را به خاطر آورده، نه فقط وی را با

۱- اشاره به روابط شاه اسمعیل و بابر است. شاه اسمعیل بعد از آنکه دامنه نفوذ و اقتدار خود را در مغرب و شمال غرب ایران استوار ساخت، متوجه خراسان گردید که در این هنگام به دست ازبکان افتاده بود و باشتاب و سرعت بی نظیری با اینکه از لحاظ عده و وسایل بسیار ضعیف بود، ازبکان را مغلوب و متواری ساخته و شیبک خان به دست سر بازان صفوی کشته شد. از جمله اسرایی که در مرو به دست شاه اسمعیل افتاد یکی خواهر بابر بود. سلطان صفوی با این شاهزاده خانم ملاطفت نموده و او را نزد برادرش فرستاد. بابر از این جوانمردی بی اندازه خوشوقت گردید و این خود مقدمه ایجاد الفت و اتفاق شده و بعداً بالمقابل دو پادشاه در برابر ازبکها همکاری بسیار

صمیمیت و جوانمردی پذیرفت ، بلکه به او برای استرداد تاج و تخت با قشون کافی کمک داد ...» (مراجعه شود به تاریخ ایران سایکس ترجمه فخر-داعی جلد دوم ، چاپ دوم ص ۲۶۵) .

راجع به سرگردانی این شاه فراری هنوز در يك كتيبه در « تربت شیخ جام » اثری به شرح زیر موجود می باشد .

ای خدایی که رحمت تو توبه گناهکاران را می پذیرد ،
ضمیر هر کس به حضرت تو ظاهر و آشکار است ، آستانه درت
قبله تمام خالایق است ، بخشش و انعام تو همه را شامل است .
زیر کتیبه چنین امضاء شده است :

« سرگردان بیابان تهیدستی ، « محمد همایون » ۱۴ شوال ۹۵۱

هجری .

بد نیست دانسته شود که زن همایون « حمیده بیگم » از اولاد « شیخ جام » است و « اکبرشاه » معروف از او به دنیا آمده .

علت پناهندگی همایون

درباره علت پناهندگی همایون پادشاه هند به دربار ایران و چگونگی آن « اسکندر بیک ترکمان » مؤلف تاریخ « عالم آرای عباسی » می نویسد : (۱)
ذکر آمدن سلاطین جهان به تخصیص حضرت پادشاه مغفرت آشیان محمد همایون پادشاه گورکان به درگاه سعادت نشان شهریار عرصه ایران :
چون انتساب دودمان قدس نشان صفویه که جامع سلطنت صوری و معنویند به خاندان ولایت و کرامت ، اظهر من الشمس است لهذا سلاطین جهان وفرمان-روایان والامکان دست انضمام به جبل المتین والای خاندان صفوت لسان استوار داشته ، از اقصای ممالک هند و فرنگ طریق ارادت و اخلاص را به ارسال رسل و رسایل و هدایا پیموده ، همواره مجدد قوانین اخلاص واتحاد گذشته اند و از حادثه پیمایان مراحل فراز و نشیب روزگار هر کدام از صدق نیت و خفای طویت بدین دودمان مکرمت نشان توسل بسته و به یمن توجهات

۱- مراجعه شود به کتاب تاریخ عالم آرای عباسی چاپ امیر کبیر جلد

ظاهری و معاونت باطنی آن فرمانروایان عالم صورت و معنی به نیل مرادات
 فایز گشته به مطلب بلند و مراتب ارجمند رسیده‌اند تا آنجا که
 می‌نویسد مرحوم مغفور محمد همایون پادشاه ابن بایر پادشاه . . . بن سلطان
 ابوسعید گورکان که فرمانروای ممالک فسیحة المسالك هندوستان از قندهار و
 کابل و بدخشان تا اقصای بنگاله در تحت تصرف و دائره فرمانش بود از
 تقدیرات آسمانی و حوادث روزگار و طواریق لیل و نهار و بی‌اتفاقی برادران
 نفاق سرشت نامهربان از شیرخان افغان که پایه نوکری ملازمانش نداشت
 در کنار آب گنگ شکست عظیم خورد، از روی اضطرار مراکب در آب انداختند
 چنانچه محمد زمان میرزا نبیره سلطان حسین میرزا بایقرا که ملازم رکاب
 عالی بود، جمعی از امرا و عساکر چغتای غریق موج فنا شدند. آن حضرت
 نیز در میان آب از اسب جدا شده بودند، شخص سقائی جانفشانی کرده
 خود را به آب انداخته آن حضرت را بیرون آورد، مجملاً شکسته و پربشان
 از آن معرکه بیرون آمده به دارالملک آگره آمده از آنجا راه لاهور پیش
 گرفتند و در لاهور نیز به جهات مختلفه مجال اقامت نیافته بیروسامان به
 ولات سند آمد، اولاد امیر ذوالنون ارغون که به تلب مالک آن ملک گشته
 بودند، ابواب موافقت مسدود ساخته درب مخالفت گشودند، بالضروره
 عزیمت قندهار نموده، چون به ولایت سال دشک رسید، عسکری میرزای
 برادر مهتر که حاکم قندهار بود از بیروسامانی پادشاه خبر یافته به دوستی
 کامران که با برادر بزرگوار که ولی نعمت هر دو برادر بود نفاق می‌ورزید
 در مقام کید و غدر درآمده خواست آن حضرت را به دست درآورده بی‌اختیار
 سازد یکی از اخلاص پیشگان از فکر باطل آن بدانندیش اطلاع یافته جناب
 پادشاهی را از کید آن غدار خبردار کرد، آن حضرت از اطوار روزگار
 حیران کارخانه تقدیر گشته چاره کار منحصر در آمدن ایران و توسل جستن
 بدین دودمان ولایت نشان دانست . . . از راه چول به ولایت سیستان آمدند
 و از آنجا ذریعه اخلاص و صحیفه شوق به خط خود مرقوم گردانیده به خدمت
 اشرف اعلی فرستاد که صورت آن براین نهج است :

سواد مکتوب صداقت اسلوب همایون که به خدمت حضرت شاه جنت درگاه قلمی نبوده‌اند: بعمون الله، بعد از ادای وظایف دعا و اخلاص که شیوه مرضیه خاص اصحاب اختصاص است، با وجود قلت بندگی و کثرت شرمندگی خود را ذره مثال در نظر مهر سپهر حشمت و جلال حضرت ظل‌اللهی شاهی که مظهر آگاهی اوصاف کمال است، نموده می‌آید، اگر چه جهراً خود را در حجله خدام با احتشام انتظام نداده بود، اما سرّاً ربه محبت و اخلاص بر قبه قلب چون رصاص همیشه متعلق ساخته به سوی بی‌سوی حضور موفور السرور آن حضرت که وصول و حصول انواع سعادات و کرامات است، می‌کشید و هر لحظه از توجه تو جیه وجه شریف شهد لطیف می‌چشید تا آنکه از مردور دهر دون و گردش چرخ بسوق قلمون واژگون، از فضای سواد اعظم هند به تنگنای ظلم سند رسید.

بر سر ما چه گذشت، آنچه گذشت چه به دریا و چه کهسار و چه دشت اکنون که مجاهد بال اقبال از بهر مشاهده جمال پر عظمت و اجلال در طبران است، امید از حضرت رحمان آن است که بعد از دریافت دولت ملاقات که موجب وصول بسی از مرادات است مقالات و حالات آنچه قابل عرض باشد معروض شود انشاء الله تعالی . . . ، پایان

خلاصه مطلب این است که پس از ارسال این نامه، از طرف دربار ایران دستور پذیرائی از وی داده شد و حاکم سیستان احمد سلطان شاملو برادر خود را با بار خانه‌های لایق به استقبال فرستاد و خود وی نیز با اشراف و اعیان استقبال کرده و مراتب را به امیرالامراء خراسان محمدخان شرف‌الدین اوغلی که ضمناً لله محمد میرزا ولیعهد صفوی که سمت حکومت دارالسلطنه هرات را داشت و محمدخان از طرف شاهزاده نایب‌الحکومه بود، گزارش نمود او نیز سریمآ وصول موکب همایونی پادشاه هند را به اطلاع شاه طهماسب رسانید و این فرمان در جواب وی صادر شد که ملاحظه می‌شود:

صورت فرمان شاه طهماسب صفوی

فرمان همایون شرف نفاذ یافت، که ایالت پناه، شوکت دستگاه، شمساً لایاله و الاقبال محمدخان شرف‌الدین اغل تکلمه لله فزندان چمنده

حاکم دارالسلطنه هرات و میردیوان به انواع اعطاف شاهی سرافراز گشته بداند :

که مضمون واجب‌العرض را که او در این ولاء مصحوب کمال‌الدین شاهقلی برادر امارت پناه، قراسلطان شاملو روانه درگاه دولت پناه کرده بودند، در تاریخ دوازدهم ذیحجه رسید و مضامین فرخنده آئین آن از آغاز تا انجام واضح و لایح شد و آنچه در باب توجه نواب کامیاب ، سپهر رکاب ، خورشید قباب ، گوهر دریای سلطنت و اجلال ، سرو سرافراز جو پیار سعادت و اقبال شجره طیبه گلشن شوکت و عظمت ، ثمره شجره خلافت و نصفت ، پادشاه برین و بحرین ، نیر عالمتاب فلک کامرانی ، بدر بلند قدر اوج خلافت و جهانبانی قدوة قبله سلاطین عدالت آئین ، مهتر و بهتر خواقین ، صاحب تمکین شهریار عالی نسب تخت آئین ، پادشاه و الاحسب فلک عدالت و یقین ، جهانبان صاحب تاج و تخت ، صاحبقران عالم اقبال و بخت ، نور چشم سلاطین روزگار ، تاج فرق خواقین نامدار ، المؤید من عندالله ، نصرالدین محمد همایون پادشاه خلدالله تعالی، بود ، چه گوید . که چه مقدار سرور و حبور روی نمود .

مژده‌ای پیک صبا کز خیر مقدم دوست

خبرت راست بود ای همه جا محرم دوست

باشد آرزو که در بزم وصالش گیرم

به نشینم به مراد دل خود همدم دوست

اقدام بی‌ملال و توجه آن پادشاه فرشته خصال را غنیمت دانسته بداند که به مشنلق (مژدگانی) آن خبر خجسته اثر ، ولایت اسفراین را نیز به آن ایالت پناه مرحمت فرمودیم داروغه و وزیر خود را بدانجا فرستد که مال واجبی و جوهرات دیوانی آنجا را از ابتدای سال حال تصرف نموده به موجب لشکر ظفر اثر و ضروریات خود مصروف نماید و به دستوری که در این نشان مرقوم گشته ، فصل به فصل و روز به روز عمل نموده ، انمضمون حکم جهان- مطاع تخلف ننماید و بانصد کس از مردم عاقل کار دیده که يك اسب کتل و استریکه رکاب و یراق درخور آن داشته باشند ، تعیین نمایند که به استقبال

درگاه معلی مع زین طلا که بجهت آن حضرت فرستاده شده و آن ایالت پناه نیز از طویلۀ خودش اسب بدو ، آسوره خوش رنگ ، قوی جثه که لایق سواری آن شهسوار معرکه دولت و کامکاری بوده باشد ، انتخاب نموده و زین‌های لاجورد و کتلهای منقش زردوز با عباهای زربفت که لایق آن اسبان و سواری آن پادشاه جمجاه باشد بر بالای اسبهای مذکور نهاده ، هر اسب را به دو نفر ملازم خود داده ، روانه گرداند و کمر خنجر خاصه شریفه که از نواب کامیاب مغفوری ، مرحومی علین آشیان انارالله برهانه و شانه شاه بابام به نواب همایون رسیده به جواهر نفیس ، لطیف مکمل بود ، مع شمشیر یراق طلا و نقره و کمر مرصع جهت فتح و نصرت و شگون آن پادشاه سکندر آئین فرستاده شد و موازی چهارصد ثوب جامه مخمل و اطلس فرنگی و یزدی مرسل گشت و یکصد و بیست جامه طلا باف و تسکینه نمذکرکی آستر اطلس و سه زوج قالی دوازده ذرعی جوشقانی خوش قماش و دوازده چسادر قرمزی و سبز و سفید فرستاده شد به طریق احسن رساند و روز به روز اشرافه لذیذه سر به راه نموده بانانهای سفید که با روغن و شیر خمیر کرده باشند ، رازبانه و خشخاش داشته باشد مکمل نموده جهت آن حضرت می فرستاده باشند و آنچنان قراد دهد که فردا در منزلیکه فرود آید ، امروز چسادهای باصفای لطیف سفید و منقش و سایه بانهای اطلس و مخمل و کارخانه و مطبخ و جمیع کارخانه‌های ایشان را مرتب ساخته نصب نماید که در هر کارخانه ضروری آن مهیا باشد .

چون ایشان به دولت و اقبال نزول فرمایند ، شربت گلاب و آب لیموی خوش طعم ساخته با برف و یخ سرد کرده بکشند و بعد از شربت مر باهای سیب مشکان مشهدی و هندوانه و غیره با نانهای سفید به دستوری که مقرر شده حاضر سازند و سعی کنند که اشرافه تمامی در نظر آن سلطنت پناه در آید و گلاب و عنبر اشهب داخل نماید و هر روز پانصد طبق دیوانی طعام بسا اشرافه مقرر دارند که می کشیده باشند .

امارت پناه قزاق سلطان و امارت مآ بسی جعفر سلطان بسا پانصد نفر و

استقبال فرستد و در آن سه روز امیران و لشکریان مذکور رنگ به رنگ در نظر درآوردند و اسبان تازی نژاد مقرر دارند که به ملازمان خود بدهند که هیچ زینت سپاهی را بهتر از اسب خوب نیست و سراپای آن دو هزار کس را نیز رنگین و پاکیزه ساخته باشند و قرار دهند که چون این امر را به خدمت آن حضرت رسد، زمین خدمت و عزت به لب ادب بوسند و یک ملازمت نمایند و غوغا نموده که در سوار سواری و غیره ناگاه میان ملازمان امرای و ملازمان آن حضرت گفتگوئی واقع نشود و بهیچوجه از وجوه، آزدگی به نوکران پادشاه نرسد و در وقت سواری و کوچ لشکر امرای از دور دور، فوج فوج خدمت کنند و نوبت کشیک هر یک از امرای مذکور که باشد در نزدیکهای محلی که به دولت قرار گرفته باشد تردد نمایند و در گنگ خدمت در دست گرفته به نوعی که در خدمت پادشاه خود کسی خدمت نماید خدمت کنند و آنچه نهایت ملاحظه باشد منظور داشته بعمل آورند و بهر ولایت که برسند همین فرمان را به والی آن دیار نموده مقرر دارند که آن امیر را خدمت نمایند و میهمانی را بدین دستور به ظهور آورند که مجموع طعام و حلاوه و اشربه کمتر از یک هزار طبق نباشد و خدمت ملازمت آن سلطنت پناه تا مشهد مقدس مزکی معلی تعلق بر آن ایالت پناه دارد.

چون امرای مذکور به ملازمت برسند، هر روز یک هزار و دو بیست طبق طعام دیوان که لایق خوان پادشاه باشد، در مجلس گرامی آن پادشاه عالی اقتدار بکشند. هر یک از امراء مذکور در روز میهمانی خود نه رأس اسب پیشکش نمایند که سه اسب خاصه آنحضرت باشد و دیگری به امر معظم محمد بهرام خان بهادر داده شود و پنج دیگر به امراء مخصوص، بهر کس که لایق باشد و نه اسب را تماماً از نظر خجسته اثر بگذرانند و دیگر به نمایند که کدام اسب از نواب کامیاب است و هر یک قبل از این قرار یافته باشد که از فلان و فلان امیر باشد بگویند که این حکایت هر چند بدناماست. اما لایق خواهد بود و بد نخواهد بود و بهر دستور که مقدر باشد، ملازمان رکاب ظفر انتساب را مسرور دارند و آنچه نهایت غرور است، بگویند که...

آورند و خاطر آن جماعت را که از گردش روزگار ناهموار قدری غباردارد به دلداری و غمخوارگی که در این نوع اوقات لایق و خوش‌نماست مسرور گردانیده ، این دستور همه وقت منظور باشد تا به حضور ما رسند ، بعد از آن آنچه لایق باشد از جانب مامعومول خواهد گشت .

بعد از طعام با متصرفات حلوا و پالوده که از قند و نبات طبیح نموده باشند و مر باهای مطبوع و ورشته خطائی خاصه که به گلاب و مشک و عنبر اشهب معطر باشند به مجلس برند و حاکم ولایت بعد از میهمانی و خدمات مذکوره خاطر از ولایت جمع نموده تا به دارالسلطنه هرات باید که رفیق خدمت و ملازمت باشند و دقیقه از دقایق خدمت نامرعی نگذارند و چون به دوازده فرسخی ولایت هرات رسند ، آن ایالت پناه یکی از آقایان اویماق کاردان خود را در خدمت فرزند اعز ، ارشد ، ارجمند ، سعادت یار گذارد که از شهر و خدمت آن فرزند خبردار باشد و باقی لشکر ظفر اثر از شهر و سرحدات از هزاره و نکدری و غیره تا سی هزار نفر که به شماره صحیح باشد از ملازمان آن ایالت پناه آنرا همراه برداشته استقبال نماید و چادر و سایبان و اسباب ضروری از استر و شتر قطار همراه برداشته ، چنانچه اردوی آراسته به نظر سعادت اثر آن پادشاه بر و بحر درآید و چون به ملازمت آن حضرت سرافراز گردد .

بیش از جمیع حکایات ، اول از جانب ما دعای بسیار برساند و در همان روز که به ملازمت ممتاز گشته به ترتیب و قاعده لشکر پردازد و نزول نماید و آن ایالت پناه به خدمت ایستاده رخصت میهمانی طلبیده ، سه روز در آن نزول مقام کند و جمیع لشکریان ایشان را خلعت فاخره که اطلس و کیمخای یزدی و دارائیهای مشهدی و خافی باشد مخلع سازد و مجموع را بالا پوش مخمل بدهد و بهر نفر از لشکریان و ملازمان دو تومان تهریزی یوم الخرج بدهد و طعامهای الوان به دستور سربراه نماید و مجلس ملوکانه بدارد که زبان‌ها به تحسین او گویا باشد و آفرین‌ها بگوش عالمیان رسد و تفصیل لشکر ایشان را داده روانه به درگاه معلی نماید . و مبلغ دو هزار و پانصد تومان تهریزی از

صرف ضروریات نماید و آنچه نهایت بندگی و خدمت باشد بجان منت داشته به ظهور رساند و از منزل مذکور تا شهر چهار روز بپایند . روز میهمانی طعام به دستور روز اول کشیده و باید که در میهمانی اولاد عظام آن ایالت پناه مانند چاکران کمر خدمت بهمیان بسته آداب ملازمت بعمل آورند ، بهشکرانه اینکه این نوع پادشاهی که هدیه ای از هدایای الهی است میهمان ما شده در خدمت به ملازمت آنچه نهایت تو دد باشد بجای آورند و تقصیر ننمایند که هر چند انواع جان سپاری و خون گرمی نسبت به آنحضرت بیشتر بجای آورند پسندیده تر خواهد بود و چون فردا به شهر خواهید رسید ، مقرر دارید که امروز در دادن باغ عیدگاه ، سرخیابان چادری درون اطلس . قرمزی . میان کرباسی ملبسی و بالا متقالی اصفهانی که در این ایام تمام نموده عرض کرده بود ترتیب دهند و ملاحظه نمایند که هر جا خاطر عاطر آنحضرت مسرور باشد و از هر کل زمین که در آب و هوا و لطافت و نزاهت امتیاز داشته باشد رضاجوی بوده در خدمت آنحضرت دست ادب ملازم وار برسینه نهاده پیش رود و عرض نماید که این اردو و لشکر و اسباب تمام پیشکش نواب کامیاب است و خود در راه دمیدم خاطر اشرف را به همزبانی که در کمال استحکام باشد خوش وقت سازد و خود از منزل مذکور که فردا به شهر خواهند آمد رخصت طلبیده متوجه ملازمت فرزند ارجمند باشد و صباح آن فرزند اعز ، ارشد را به عزیمت استقبال از منزل بیرون آورده و سر و پهای که در نوروز پارسال بر آن فرزند ارسال داشته بودیم پوشانیده و یکی از ریش سفیدان او یماق تکلو که پسندیده و معتمد آن ایالت پناه باشد در دارالسلطنه مذکور گذاشته ، فرزند مذکور را سوار کند و در وقت توجه به شهر امارت پناه قزاق سلطان را در خدمت نواب وا دارد و چادر و شتر و اسب را بگذرانند که چون فردا نواب کامیاب سوار شود از دور تر کوچ کنند و ایالت پناه مشارالیه باشد و چون فرزند مذکور از شهر بیرون آید غدغن نماید که جمع لشکریان به دستور مقرر سوار شوند و متوجه استقبال گردند و چون نزدیک آن پادشاه عظمت دستگام برسند چنانکه میدان میانه ایشان یک تیر پرتاب بوده باشد آن ایالت پناه پیش رفته التماس نماید که پادشاه از اسب فرود نماید اگر قبول کنند در ساعتی که در روز فرزند خود را در

ساخته به تعجیل روانه گشته ران و رکاب آن پادشاه سلیمان بارگاه را بوسیده قواعد خدمت و حرمت آنچه مقدور و ممکن باشد به ظهور آورند و اگر نواب کامیاب قبول نفرمایند پیاده شوند اول فرزند مذکور را از اسب فرود آورد و خدمت کنند و اول پادشاه را سوار کرده ، دست پادشاه را بوسه داده فرزند مذکور را متوجه سواری سازند و بدستور سوار گردانند و متوجه اردوی خود و منزل مقرر شوند و آن ایالت پناه خود نزدیک فرزند مذکور در خدمت پادشاه باشد که اگر پادشاه سخنی و حکایتی از فرزند مذکور استفسار نماید او بواسطه حجاب جواب نتواند گفت ، چنانکه باید آن ایالت پناه جواب لایق عرض نماید و در منزل مذکور آن فرزند پادشاه را میهمانی نماید و بدین دستور که چون پادشاه چاشتگاه نزول نماید فی الحال سیصد طبق طعام بطریق ماحضر به مجلس بهشت آئین آورند و بین الصلواتین یکبخت از دو دست طبق طعام الوان به لنگری که مشهور است به لنگری محمد خانی و دیگر اطاق چینی و طلا و نقره با سرپوش های طلا و نقره بر روی خان نهاده به مجلس آورند . بعد از آن مریبات لذیذ ، آنچه ممکن باشد از حلوا و پالوده بکشند . پس هفت رأس اسب لایق رعنا از طویله آن فرزند ارجمند جدا نموده جل های اطلس و مخمل پوشیده و تنگ قصب بافی ابریشمی بر جل مخمل منقش و تنگ سفید بر جل مخمل سرخ و تنگ سیاه بر جل مخمل سبز بکشند .

باید حافظ صابرقاقو مولانا قاسم قاقونی و استاد شاه محمد شریانی و حافظ دوست محمد جانی و استاد یوسف مودود و دیگر گوینده و سازنده مشهور که در شهر باشند همه حاضر بوده هر گاه که پادشاه خواهند که سرور بخش خاطر فیض مظاهر گردند ، بی توقف به نغمه و ترنم پرداخته آن حضرت را خوشوقت سازند و هر کس را که قابل آن مجلس تواند بود در خدمت از دور و نزدیک بوده باشد که بوقت طلب حاضر گردد و اوقات خجسته ساعات ایشان را بهر نوع که توانند شکفته داشته باشند و دیگر شتقار و چرخ و بازو باشه و شاهین و بجزری و آنچه از جوارح که در سر کار آن فرزند ارجمند و ایالت پناه یا اولاد بوده باشد پیشکش کنند و ملازمان ایشان را تمام خلعت های ابریشمین از هر جنس و بهریک علیحده فراخور آن کس از مخمل الوان و خارا و تکه

کلابتون و طلا باف پیوشانند .

چون به منزل خود روند و ملازمان ایشان را بنظر فرزند ارجمند در آورند آن فرزند بخلق کریم که میراث آباء و اجداد اوست بدیشان معاش نموده بهر يك از ایشان جدا جدا سروپا و اسب قراخور هر کس بدهد و انعام کمتر از سه تومان نباشد و دوازده توقوز پارسچه ابریشمین از مخمل و کیمخای فرنگی و یزدی و تافته شامی و غیره که بغایت لطیف باشد و سیصد تومان زر نقد در کیسه یا قماش مذکور بکشند و به لشکری بفرستند سه تومان تبریزی که سیصد تومان شاهی باشد بدهند و سه روز در سرخیابان و گازرگاه سیر می فرموده باشند و در این سه روز از درباغ چهارباغ شهر که منزل پادشاهانه است تا سرخیابان که عیدگاه است بفرمایند که محترفة چارباغ طاق بندی و آئین شیرین ببندند و بهر صنعت گری ، یکی از امرای مذکور را سرهنگ سازند تا به تعصب یکدیگر آئین ببندند .

انساب آن است که چون پادشاه، آن مرزوبوم را به قدوم فرخنده مشرف ساخته، اول شهریکه آن نورچشم عالمیان به وجود خود مشرف خواهد ساخت، هرات است . بنظر کیمیا اثر ایشان از مردم خوش طبع و شیرین گوی که هستند در آوید، که باعث سرور ایشان گردد.

در روز سیم که از این چارباغ تکدر خاطر روی نموده باشد، چارچیان در شهر و محلات و حدود و مواضع به نزدیک شهر مقرر دارند که چارنمایند که تمام مرد وزن صباح روز چهارم در سر خیابان حاضر و در هر دکان و بازاری که آئین بسته باشند قالی و فرش و پلاس انداخته باشند، عورات به نشینند و چنانکه قاعده آن شهر است، بذله گویان در مقام شیرین گوئی و شیرین کاری در آیند و از هر محله و کسوجه صاحب نغمه بیرون آمده باشند که در بلاد عالم مثل آن نباشد . تمامی آن مردم را استقبال نمایند . بعد از آن به آن پادشاه به عزت و ادب گوید که پای دولت در رکاب سعادت نهاده سوار شوید و فرزندم در پهلوی آن حضرت چنانکه سر و گردن اسب ایشان پیش باشد براه روید و آن ایالت پناه خود از عقب ایشان نزدیک نزدیک می رفته باشد که اگر به عمارات و منازل و بساتین رسند، هر چه دانسته و سنجیده عرض نماید و چون به سعادت

در شهر آیند ، چارباغ را سیر فرمایند و در باغچه که هنگام مسکن نواب همایون مادر آن بلده طیبه جهت بودن و خواب کردن و مشق خواندن تعمیر یافته بود و الحال مشهور است به باغ شاهی ، ایشان نزول فرمایند و حمام چارباغ و حمامات دیگر را سفید و پاکیزه سازند و به گلاب و مشک خوشبو سازند که هر گاه میل فرمایند محل آسایش بدنی باشد و روزاول فرزندانرجمند بهطعام وافر میهمانی نمایند و چون ایشان به فراغت متوجه خواب شوند، آن ایالت پناه خود تمهید میهمانی کند که مذکور خواهد شد .

چون ایشان به شهر در آیند، همان روز عرضه داشت نماید و روانه درگاه معلی گرداند و مقرر شد که معزالدین محمد حسین کلانتر دارالسلطنه هرات مردی خوش نویس ، صاحب وقوف تعیین نماید که از روزیکه آن پانصدکس استقبال نمایند تا آن روزیکه به شهر در آیند روزنامه چه منقح نوشته به ثبت و مهر آن ایالت پناه رسانند و جمیع حکایات و روایات در ولایات بد و نیک که در مجلس گذرد تعلیم گرفته به دست معتمدان داده روانه درگاه معلی گردند که بر جمیع اوضاع نواب همایون ما را اطلاع حاصل شود . و مهمانی آن ایالت پناه بدین دستور که طعام و حلاوه و شیر و میوه سه هزار طبق کشیده باشد شود و یراق ضروری مذکور بدین طریق سربراه نماید ، اول پنجاه چادر و بیست سایبان و چادر بزرگ آلاتپه که به جهت خاصه ترتیب کرده عرض نموده بود با دوازده زوج قالبی پنج ذرعی و نسه قطار مایه و دو بست و پنجاه طبق چینی بزرگ و کوچک و دیگر اطباق و دیگ ها تمامی با سرپوش سفید قلعی کرده پاکیزه داشته باشند با دو قطار استر که در مهمانی خود پیش کش نماید و امرای مذکور را امر شده که مهمانی نمایند بر این دستور که طعام و حلاوه و پالوده ، یک هزار و پانصد طبق بکشند و سه اسب و یک قطار شتر که آن ایالت پناه آن را دیده و پسندیده باشد پیشکش نمایند و حاکم غوریان و فوشنج و کوسو در ولایت خود مهمانی نمایند و حاکم باخرز در جام مهمانی نماید و حاکم خاف و ترشیز و زاوه و محولات در محال سرای فرهاد خورد که بخضر سنگی مشهور است مهمانی نماید. انتهی